

کفتارهای عرفانی

(قسمت چہل و پنجم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (محبوب علیشاہ)

(بیانات مروآبان ۱۳۸۸)

ہفتاد و ششم

فهرست

جزوه هفتاد و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم)

(بیانات مروآبان ۱۳۸۸)

عموان

صفحه

خواب و تعبیر خواب/ تعبیر، خیلی آسان است البته برای کسی که اهل دل باشد/ خواب حضرت یوسف/ هر انتظاری ثواب ندارد/ انتظار متکی به رحمت خداوند/ دانستن و تعبیر خواب یک موهبت الهی است/ در مورد مدت زمانی که خواب تعبیر می‌شود/ راجع به لغت کلمه/ از نظر خداوند همه‌ی جهان «جمله الواحده» است..... ۶

سؤالات در سطوح مختلف است، باید در همان سطح جواب داد/ هر کسی منطبق با فکر خودش سؤال می‌کند/ در مورد دیدن خداوند/ حس شدن بالاتر از دیدن است/ دایره‌ی محدود حواس انسان/ نباید بگوییم آنچه نمی‌توانیم ببینیم یا بفهمیم صحت ندارد..... ۱۵

علم حقوق به اخلاق کار ندارد/ اعتقادات مذهبی قواعد را طوری می‌گوید که هم با اخلاق در ارتباط است و هم با علم حقوق/ حقوق مذهبی در مقررات قانونی جامعه‌ها اثر کرده ولی عین آن نیست/ در مذهب ما روزه‌ی وصال صحیح نیست/

- طلاق، از مسائل مهم خانوادگی / اجازه‌ی اسلام در تعدد
زوجات / اجازه غیر از امر است ۲۵
- ازدواج مهمترین مسأله‌ی زندگی انسان‌هاست / در انسان
مقررات خاصی برای تمام مراحل ازدواج هست که اجرای آن
مقررات، خجالت ندارد / خواستگاری / فرزند زن و شوهر را به هم
متصل می‌کند / زحمت خرج خانواده با مرد و زحمت و ناراحتی
سی ماه حمل و شیر دادن بچه با مادر است / توافق کردن زن و
شوهر در مقررات زندگی ۳۴
- درویشی از اول خلقت بشر با او بوده و هست / در مورد
حکومت‌ها، قدرت‌ها و درویشی / درویشی حذب نیست و به
عنوان سازمان تلقی نمی‌شود که کسی عضو آن بشود / درویشی
از بدیهیات زندگی و از حس کردنی‌هاست / حقیقت درویشی در
آنچه دیده می‌شود و ظاهر است، نمی‌باشد ۴۱
- فهرست جزوات قبل ۴۷

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

خواب و تعبیر خواب / تعبیر، خیلی آسان است البته برای کسی که اهل دل باشد /
خواب حضرت یوسف / هر انتظاری ثواب ندارد / انتظار مکتبی به رحمت خداوند /
دانستن و تعبیر خواب یک موهبت الهی است / در مورد مدت زمانی که خواب تعبیر
می شود / راجع به لغت کلمه / از نظر خداوند همه می جهان «جمله الواحده» است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در خواب، آن کنترلی که در بیداری برای درست انجام دادن کارها هست، برداشته می شود ولی در تعبیر خواب شما باید آن کنترل را دوباره بگذارید. این برای من نسبت به سنم خیلی اتفاق افتاده است. اتفاق افتاده که خواب دیدم ایستادم به نماز، وسطهای نماز یادم افتاده که وضو نگرفته ام. در بیداری حکم شرعی این است که می توانید همانجا سلام بدهید و نماز را قطع کنید، ولی صحیح نیست. صحیح این است که آن رکعت را با همان وضعیت انجام بدهید، سلام بدهید

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۲۹ ه. ش.

نماز را قطع کنید، بروید وضو بگیرید و نماز را بخوانید. حالا همین کار را در خواب می‌بینید که می‌خواهد نماز بخواند یا زیارت حرم برود یا طواف کعبه کند می‌بیند وضو ندارد. از لحاظ اینکه الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، نماز پایه و ستون دین است، یعنی مانند ستون خیمه که آن را نگه‌می‌دارد، و فرمودند که اگر نمازتان قبول شود همه‌ی اعمال شما قبول است؛ پس نماز را آنچنان بخوانید که امید قبولی داشته باشید، به این جهت وقتی که کسی چنین خوابی می‌بیند نشان‌دهنده‌ی این است که کارهای بیداری او درست نبوده و باید از نو وضو بگیرد و نماز بخواند. این تعبیر خواب اوست. تعبیر خیلی آسان است، البته برای کسی که اهل دل باشد. همین حرف‌های من را شاید بالای منبر نگویند و یا کسانی که رساله‌ها را می‌خوانند شاید علاقه‌مند نباشند حرف‌های مرا بشنوند، برای اینکه آنها اهل دل نیستند، اهل جگرند. ولی شما متوجه می‌شوید.

نکته‌ی دیگر اینکه کسی خوابی می‌بیند که در بیداری هم می‌بیند یعنی می‌تواند ببیند. یکی از خواب‌هایی که در قرآن آمده، خواب حضرت یوسف است که خود حضرت را ما می‌گوییم از کودکی معصوم بوده چون پیغمبر بوده بنابراین در شأنی هست که ببیند؛ حتی در همان کودکی، بنابراین خدا به او در خواب الهام می‌کند. در بیداری که خدا

مقرر نکرده که یک کودک هفت هشت ده ساله ببیند که در آینده برادرهای بزرگتر همه به او سجده کرده‌اند. و این چون نمی‌شود، پس آنچه را که در آتیه خواهد دید فعلاً به صورت خواب می‌بیند؛ تا وقتی که لیاقت پیدا کند و به موقعیتی که خود خدا گفته برسد تا در بیداری هم بتواند ببیند. ولی به قول سعدی که می‌گوید:

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی؟^۱
جوابی هم که خود شاعر گفته است را که حتماً می‌دانید؛ گفته:
«بگفت احوال ما برق جهان است...»

اما در واقع این است که حضرت یعقوب (طبق آنچه که در قصص دیگر آمده است) حالی داشت که خود را در درگاه خداوند خطاکار می‌دید و منتظر مجازات بود؛ اگر در پند صالح خوانده باشید نوشته‌اند که خود انتظار، ثواب دارد. البته نه اینکه وقتی مهمانی دعوت می‌کنیم، بگوییم دیرتر بیا که من انتظار بکشم. آمدیم نگفتید و خودش این کار را کرد، شما هزار فحش به او می‌دهید؛ پس هر انتظاری ثواب

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۴۸.

ندارد. یعقوب انتظار داشت که خدا او را مجازات کند، این ثواب دارد، یعنی انتظاری که از عدل خداوند سرچشمه گرفته و با این وجود که می‌نالید، انتظار داشت که رفع مشکل شود، این انتظار هم ثواب داشت، چون مُتَّکی به رحمت خداوند بود و می‌دانست خداوند عفو می‌کند و رحمت می‌کند.

فرعون هم یک صفت یا لقب است، وگرنه همه‌ی فرعون‌ها بد نیستند؛ مثل این فرعون که در فیلم حضرت یوسف هم دیدید (این فیلم نسبتاً درست است، من هم می‌دیدم). ببینید خداوند مثل پازل همه را در هم می‌ریزد، برای ما هم پازلی ریخته و هر وقت بخواهد دست می‌زند یکی را آنجا می‌گذارد و ما باید کلی زحمت بکشیم، ولی خداوند خودش در یک لحظه این کار را می‌کند. وقتی خداوند مقرر کرده که یوسف آنطور شود و اینطور شود خودش این پازل را درست می‌کند؛ فرعون هم که به هرجهت از همان بت‌های آنجا می‌پرستید. حضرت یعقوب به یوسف، فرزند خودشان، فرمودند: **وَكَذَلِكَ يُجْتَبِكُ رُبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ^۱**، خداوند تو را اینطور برگزید و تأویل و تعبیر خواب‌ها را به تو یاد خواهد داد. پس دانستن و تعبیر خواب یک موهبت الهی است و نشان‌دهنده‌ی این است که راهی به درگاه خداوند

۱. سوره یوسف، آیه ۶.

دارد و همچنین یاد دادن به اشخاص که خواب را تعبیر کنند، یک رحمتی است از جانب خداوند. كَذَلِكَ يُخْتَبِرُ رَبُّكَ، خداوند تو را برگزید. پس اگر تعبیر خواب را هم الهی می‌دانیم دریچه‌ای است به درگاه پروردگار. کسانی هم هستند که روزنه‌ی کوچکی به آن عالم بالا دارند. گاهی هم اگر اجازه دهند از همان روزنه‌ی کوچک می‌روند داخل و برمی‌گردند. اگر یوسف اینطوری بود که خواب تعبیرداری دید و این اهمیت را داشت که یعقوب در جایگاه یک پیغمبر بگوید که: اینطور خدا تو را برگزید وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، پس مرد خدا بود. اما فرعون چه؟ خداوند می‌داند که فرعون کسی است که قرار است یوسف را نگه‌دارد. پس فرعون هم همان لحظه که این خواب را دید، یوسف فهمید که فرعون مرد خداست. منتها چه خدایی؟ اسم خدا را نمی‌داند به جای اینکه بگوید الله، می‌گوید منات و.... بنابراین تعبیر خواب را هم اندک نگیرید، ولی به شرط اینکه این تعبیر روزنه‌ای به آن جهان هم داشته باشد. یعنی خودتان فکر کنید که این به شما الهام شده است. این یک نوع تعبیر خواب است. البته این را هم اضافه کنم که خواب ممکن است ظرف یک هفته، یک‌سال و بلکه بیست‌سال و چهل‌سال تعبیر شود. خواب حضرت یوسف چه زمانی تعبیر شد؟ کودک هفت، هشت، ده ساله‌ای بود که خواب دید و ده‌پانزده سال بعد تعبیر

شد. اما خواب آن دو نفر زندانی دو روزه تعبیر شد. این است که نمی‌شود گفت چند وقت طول می‌کشد.

مسأله‌ی دیگر در مورد لغت «کلمه» است. ما عادت کرده‌ایم که «ه» آخر «کلمه» را علامت مؤنث بدانیم؛ در صورتی که «کلمه» مؤنث کلم نیست. «کلمه» لغتی مستقل است که در قرآن خیلی وزن و ارزش دارد. خداوند می‌فرماید: **مَسِيحٌ** کلمه بود؛ **وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَىٰ مَرِيَمَ**^۱ در انجیل آمده است که می‌گویند کلمه نزد خدا بود. البته کلیم هم از همین می‌آید. موسی **عليه السلام** لقب کلیم‌الله داشت؛ یعنی خدا با او حرف می‌زد. البته خداوند به همه‌ی پیغمبران وحی می‌کرد، اما با موسی **عليه السلام** صحبت می‌کرد، که در بعضی داستان‌ها هم آمده که به خدا اعتراض هم می‌کرد. موسی لب جویی نشسته بود و داشت فکر می‌کرد، دید سنگ سیاهی ته جوی هست و دید حیوانی، کرمی، که رنگش طوری بود که به زحمت دیده می‌شد روی آن سنگ است. قرار بود موسی ببیند که چنین سؤالی بکند، اگر ما بودیم نمی‌دیدیم. گفت: خدایا همین حیوان را برای چه آفریدی؟ البته وقتی در مقام تسلیم بود مثل همه‌ی بزرگان تسلیم امر خدا بود، ولی چون از طرف خداوند مأمور ارشاد مردم بود می‌خواست همه چیز را بداند و بفهمد که در جواب وانماند. خدا

جواب او را نداد. فرمود: از وقتی تو اینجا نشسته‌ای (مثلاً یک ساعت) این کرم هم اینجا بوده، او هم نگاه می‌کند و از من می‌پرسد که خدایا این موسی را برای چه آفریدی؟ یعنی تو خیال نکن که همه‌ی دنیا را برای تو آفریده، هر کسی در دنیا هست حساب می‌کند دنیا برای اوست؛ مثلاً ما می‌گوییم فلان شخص خوب است، چون به ما که می‌رسد سلام و علیک می‌کند، یا فلان شخص بد است به همین واسطه. منظور اینکه موسی علیه السلام کلیم الله بود.

اما در مورد «کلمه»، وقتی پایین آمد و به دست ما بشر رسید یعنی حروفی که برای هر جاننداری و هر موجودی هست. وقتی جمله‌ای می‌گوییم، مثلاً «هوا سرد است»، هوا یک کلمه، سرد یک کلمه است. از این مثال ما می‌فهمیم که کلمه در عرف ما رکن اساسی یک جمله است. جمله برای اینکه باشد، باید از چند کلمه تشکیل شده باشد. از نظر خداوند همه‌ی جهان جمله‌الواحد هستند. از نظر بشرهای یک خرده پیشرفته‌تر هم لااقل این جهان جمله‌الواحد است. در این جهان همه‌ی کلمات، لازم است که باشند. مثل جمله که از چند کلمه تشکیل شده، دنیا را هم می‌توانیم مثل یک جمله بگیریم؛ خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱ است. حالا این جمله از کدام کلمات تشکیل شده

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

است؟ عیسی، موسی، محمد و امثال اینها. مثال دیگر در مورد روشنی و ضد آن که تاریکی است. تاریکی وجود ندارد، نبودن روشنی یعنی تاریکی؛ نبودن موسی یعنی فرعون، نبودن محمد یعنی ابوجهل و امثالی از این دست. اینها چیزهایی است که ما در واقع از معنی کلمه باید بفهمیم. جای دیگری هم قرآن «کلمه» را به کار برده، کَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.^۱ این آیه به عنوان مثل آورده شده که بفهمید کلمه‌ی طیبه مثل درختی است که ریشه‌اش در زمین محکم است و تکان نمی‌خورد و شاخه‌هایش به همه جا می‌رسد و مثل کلمه‌ی خبیثه مانند درخت خبیثی است که ریشه‌اش اینجا هست ولی قرار ندارد، دست بزنیذ می‌افتد؛ مثل علف. کلمه‌ی طیبه مثل «محمد» و «علی» و کلمه‌ی خبیثه مثل ضد اینها؛ یعنی همان تاریکی در مقابل روشنی نام محمد؛ یعنی (العیاذ بالله) برای نشان دادن کسی که یتیم به دنیا آمد، و در کودکی از مادر هم یتیم می‌شود، حالا این شخص حرفی می‌زند، در مقابل چه کسی؟ امپراطورهای آنوقت. ولی این کلمه‌ی طیبه رشد کرد و الان همه‌ی دنیا را گرفته و آن کلمه‌ی خبیثه به همان خباثت ماند. اینها معانی مختلف «کلمه» است که در

قرآن آمده است. آیات قرآن را بخوانید.

من گاهی خودم نمی‌دانم چه می‌گویم. شروع که می‌کنم
خودش می‌آید و شاید خدا محبتی کند و سؤالات دیگری هم اگر هست
وقت دیگری جواب می‌دهم، ان شاء الله.

سؤالات در سطوح مختلف است، باید در همان سطح جواب داد/ هر کسی منطبق با فکر

خودش سؤال می‌کند/ در مورد دیدن خداوند/ حس شدن بالاتر از دیدن است/

دایره‌ی محدود حواس انسان / نباید بگوییم آنچه نمی‌توانیم ببینیم یا بفهمیم صحت ندارد/

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤالات در سطوح مختلف است که باید در همان سطح به آن توجه کرد، سؤال را فهمید و جواب را در همان سطح داد. مثلاً فکر کنید در همین مدارس معمولی، سؤالی که شاگرد اول ابتدایی راجع به تفریق می‌کند، غیر از سؤالی است که به‌عنوان هوش در وقت دیگری مطرح می‌شود. در حساب ابتدایی می‌خوانیم، مثلاً بیست منهای چهار مساوی با شانزده، بر همین مبنا حساب می‌کنیم. اما یکی سؤال می‌کند که اگر بیست تا خربزه داشته باشی، چهارتای آن را بخوری، چند تا می‌ماند؟ او می‌گوید شانزده تا. ولی از یکی دیگر می‌پرسید، می‌گوید من چهارتا خربزه را نمی‌توانم بخورم. جواب فرق می‌کند. از شاگرد ابتدایی

می‌پرسند که اگر روی یک درختی بیست تا گنجشک بود، ما زدیم یکی از آنها را انداختیم، چند تا روی درخت می‌ماند؟ شاگرد ابتدایی می‌گوید: بیست منهای یک مساوی با نوزده، نوزده تا، درجه‌ی دیدش همانقدر است، راست هم می‌گوید. از یکی دیگر می‌پرسیم چند تا؟ می‌گوید: هیچی، چون مابقی می‌ترسند و می‌پرنند. سؤال یکی است ولی جواب، متفرق. همینطور سؤالات ممکن است در سطوح مختلف باشد. یک وقت کسی سؤال می‌کند که در همین اوضاع فعلی، شما چرا در مثلاً فلان تظاهرات شرکت نکردید؟ دستتان را برای شعارها تکان ندادید؟ اگر این را در یک سطح خیلی پائینی از شما پرسند می‌گویید که دستم درد می‌کرد، تکان ندادم. ولی یکی در سطح بالاتر از شما می‌پرسد که آقا این کارها، اینها اثر دارد؟ مفید هست یا نیست؟ یک‌طور دیگر جواب می‌دهید. چه دستتان درد بکند چه نکند، جواب او یک چیز دیگر است.

در مسائل مذهبی هم همینطور است. یکی سؤالی می‌کند، از آن اول، از آن بالا، از خدایی که ما نمی‌توانیم ببینیم و حرفش را بشنویم، یک جوابی اینطوری باید داد؛ تا می‌آید پائین از پیغمبران سؤال می‌کند، آن سؤالی که می‌گوید:

زمصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی؟^۱

این معلوم است که به خدایی معتقد است، این، طور دیگری

جواب دارد. همینطور بیاید تا پایین.

حالا از مجموعه‌ی سؤالاتی که گفتند، سؤالی می‌گویند که: ما

می‌گوییم اگر خدایی که همه‌ی صفات را دارد: کریم است و رحیم است

و... پس کو؟ من چرا او را نمی‌بینم؟ آیا خدا فقط همین‌هاست، که من

می‌گوییم؟ آن یکی رفیقم یک چیزهای دیگری از خدا می‌گوید. آن

یکی دیگر یک مطلب دیگر می‌گوید. این چطوری می‌شود؟ سؤال

درست است، چون آن را منطبق با فکر خودش کرده است. هرکسی

منطبق با فکر خودش می‌پرسد. یکی فکرش در اراضی کوهستانی راه

می‌رود، یکی فکرش در میدان صاف و میدان اسب‌دوانی راه می‌رود،

موانعی که هر کدام برخورد می‌کنند، یک‌طور خاص خودش است. حالا

در مورد وجود خدا، وجود یک چیز غیر محسوس است. بشر از اول

عادت کرده که هر چیزی را که می‌داند هست، با چشم می‌بیند.

معکوس استدلال کردنش ایجاد شده که هر چه را می‌بیند، هست و

ضدش اینکه هر چیز را که نمی‌بیند، نیست. حالا این بشر چطوری

می‌تواند فکر کند که آن چیزی را که نمی‌بیند، ولی هست، چیست؟ این مشکلی است که قوم بنی‌اسرائیل هم از همان اوّل داشتند. حتّی مؤمنین و خود موسی علیه السلام هم گیر کرده بودند که چه کار کنند تا اینها بفهمند. با آن همه کرامات که از موسی دیدند، حرف موسی را که می‌گفت: خدا دیده نمی‌شود ولی مراقب شماست و به شما توجّه دارد، آن را نمی‌توانستند بفهمند و باور کنند. به موسی می‌گفتند: برای ما هم یک خدا درست کن که ما بتوانیم عبادتش کنیم. این مشکل است. لابد همین مشکل را کسی که از علی علیه السلام سؤال کرد، داشت و پرسید خدایی را که نمی‌بینی چطور عبادت می‌کنی؟ فرمود: «من خدایی را که نمی‌بینم، عبادت نمی‌کنم»؛ یعنی من می‌بینم. این تحیّر طرف را بیشتر برمی‌انگیزد که چطور ایشان می‌بیند و من نمی‌بینم؟ چطوری است؟ در اینجا وقتی این جواب را از علی می‌شنوند، یکی می‌گوید من که نمی‌بینم، بنابراین چنین چیزی نیست و علی اشتباه می‌کند. یکی دیگر می‌گوید: نه! علی اشتباه نمی‌کند لابد یک چیزی می‌بیند، پس چرا من نمی‌بینم؟ بروم دنبال اینکه من هم ببینم. وقتی می‌گوید: می‌خواهم بروم به دنبال اینکه من هم ببینم، برای روشن شدن اوّلش از علی می‌پرسد.

مثل داستان بهلول با ابوحنیفه در زمان حضرت صادق است که

مثلاً گفت: سرم درد می‌کند، گفت: کو؟ درد کو؟ درد دیده نمی‌شود ولی وجود دارد. بالاتر از دیدن، حس می‌شود، دیدن یک درجه‌ای است، اما حس شدن بالاتر است. مثلاً وقتی می‌بینم که آفتاب است و هوا دارد گرم می‌شود، و می‌بینم یخ‌ها دارد آب می‌شود. یک وقت حس می‌کنم که هوا دارد گرم می‌شود. آنکه حس می‌کند اگر بگویند می‌بینم هوا گرم می‌شود، نمی‌شود گفت دروغ می‌گویی، تو که نمی‌بینی، گرما که دیدنی نیست، تو چطور می‌بینی؟ نه! این را بالاتر از دیدن می‌داند، گرم شدن را حس می‌کند. یک قدم می‌گذارد پائین در سطح فکر تو، می‌گوید که می‌بینم هوا گرم شده است. در آن سطحی که خودش هست، یک سطح بالاتر از دیدن است و آن حس کردن است. مثل اینکه یکی ایمان دارد (همه‌ی بشر اکثراً اینطوری هستند، ایمان دارند) ولی آن یقین را ندارد، یعنی آن را حس نکرده است. حالا بالاتر از دیدن هم هست که همان حس کردن است. وقتی که می‌گوید: ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَقَبْلَهُ وَبَعْدَهُ، هیچ چیزی را ندیدم الا اینکه خدا را با او دیدم و قبل از او و بعد از او دیدم. این دیدن، این دیدن ما نیست. برای اینکه ما هم می‌بینیم، مثلاً ما هم استکان را می‌بینیم، ولی نه قبلش، نه بعدش و نه با آن چیزی را نمی‌بینیم. اما آن که می‌گوید ندیدیم شیئی را الا آنکه... او بالاتر از دیدن با این چشم را دارد که چنین حرف

می‌زند. او می‌داند خداوند را که به وجود آورنده‌ی موجودات بوده، خودش قبل از اینها بوده، هم به وجود آورده و هم آنها را حفظ می‌کند به قول فلاسفه، «عَلَّتْ مُبْقِيَه» اش همان «عَلَّتْ مَوْجِدَه» است؛ یعنی موجد است، و باز هم نگه‌داشته؛ یعنی اراده کرده که باشد. خودش هم اراده می‌کند که برود. آن شخص اینها را حس می‌کند، این از دیدن بالاتر است. ولی وقتی بخواهد به ما بفهماند، می‌گوید: دیدم، می‌بینم. آنچه ما می‌گوییم خداوند، یعنی یک اصل وجود. در لحظه‌ای که خداوند چیزی را بخواهد، در همان لحظه آن چیز ایجاد می‌شود. خداوند چنین موجودی است اینقدر عظیم و وسیع، که دید ما و قدرت ما همه‌ی آن را در بر نمی‌گیرد. مثل اینکه در فیزیک، در میدان دید چشم می‌گویند که ما از یک زاویه‌ی معینی می‌بینیم. یعنی من جای مشخصی را می‌بینم، ولی پشت سرم را نمی‌بینم، یک‌خنده آنطرف‌تر را نمی‌بینم؛ که اختراعاتی که می‌خواهند در این زمینه بکنند، می‌خواهند این دایره‌ی دید را وسعت بدهند، مثلاً در عکاسی، عکسی بردارند که تمام باشد، بعد اگر بتوانند خودشان آن را وسعت بدهند. نگاه می‌کنند می‌بینند که بعضی حیوانات چشم‌هایشان جداگانه است، از سرشان مثل آنتنی بالا می‌رود و پشت سرشان را نگاه می‌کنند. شما خیلی زحمت باید بکشید که بتوانید مگسی یا پشه‌ای را بگیرید. هر طرف بیاید، اینها با سرعت

می‌بینند. مگر شما آنچنان سرعتی به کار ببرید که از سرعت او بیشتر باشد. در آیه‌ی قرآن مگس را مثال زده، می‌فرماید: بگو به اینهایی که غیر از خدا به چیز دیگری قائلند، بگو آن خداهایی که شما می‌گویید، آنهایی که آنقدر می‌پرستید و احترام می‌کنید، به اندازه‌ی یک مگس قدرت ندارند. مگس را مثال زده به‌عنوان حشره‌ی کوچک و بی‌ارزشی که ما می‌بینیم. این دایره‌ی دید ماست، دایره‌ی حواس ماست. چشم و گوش و بویایی و چشایی و همه، یک درجه‌ای دارند. از آن درجه شدیدتر یا پست‌تر ما حس نمی‌کنیم. ما خیلی محدودیم، آنوقت در این محدودیت، آیا می‌توانیم بگوییم دنیا فقط همین است؟ ما چون خودمان محدودیم چیزهای غیر محدود را نمی‌توانیم درک کنیم. بطور مثال هر دو چشم ما برای ما عزیز است. هیچکدام را بر دیگری برتری نمی‌دهیم. هیچکدام از این چشم‌ها هم با آن چشم دیگر دشمنی ندارد. ولی به‌قول شاعری:

بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم

همسایه‌ایم و خانه‌ی هم را ندیده‌ایم

حالا این دو تا چشم چطور در خدمت ما هستند؟ دو تا چشم هر دو یک چیز را می‌بینند و بعد این دو تا چیز را با هم تلفیق می‌کنند و آن را مجسم می‌بینند یا موسیقی که این گوشمان می‌شنود، آن

گوشمان هم می‌شنود، بعد این آواها را با هم ترکیب می‌کند و یک چیزی می‌شود که ما خوشمان می‌آید. این «من» کیست که از این چیز خوشمان می‌آید یا بدمان می‌آید؟ این «من» یک چیز نامرئی است. این منی که از یک امری خوشم می‌آید، یا از دیدن یک تابلوی خوبی، یا شنیدن موسیقی، خوشم می‌آید، این «من» کیست؟ دیده نمی‌شود. نه تنها من خودم نمی‌فهمم کجاست، شما هم که غیر از من هستید نمی‌دانید. آن خوش آمدن یا بد آمدن من هم، شماها نمی‌بینید، ولی می‌دانید یک چیزی هست. حالا مجموعه‌ی این جهان هم یک چنین چیزی است؛ چشم، گوش و... دارد. این مجموعه را چه کسی می‌بیند؟ این مجموعه متعلق به کیست؟ همان خداوند است، یعنی وجودی که همه چیز برای خاطر او می‌گردد. چون همین قدر بر ما معلوم شده و می‌توانیم حفظ کنیم که با حواس ما منطبق باشد، خیلی‌ها هم دچار اشتباه شدند، گفتند که خدایی وجود ندارد، خدا مجهولات شماس است! چیزهایی که نمی‌دانید یا هر چه فکر می‌کنید به جایی نمی‌رسید را به خدا نسبت می‌دهید. مثلاً می‌گویید خدا مریضش کرد. اگر یک روزی علم رفت جلو و علتش را فهمیدید، دیگر نمی‌گویید خدا، می‌گویید فلان میکروب آمد، کبدش خراب شد. این که می‌بینید واقعیت نیست، هر چه ما می‌کنیم این واقعیت نیست، بلکه استنباط ما از واقعیت است.

بعضی‌ها هم همین حرف‌ها را گفته‌اند، منتها به صورت دیگری. گفتند ما این را نسبت می‌دهیم به یک نسبتی غیر از خودمان، و اسم آن را خدا می‌گذاریم. به هر جهت خداوند را با هر صفتی از صفات: رحیم، کریم، شفیق، ودود، رحمان و... که شما حس کردید، خدا همان صفت است. یکی خداوند را خیلی رحیم می‌داند، یکی خداوند را جبار می‌داند، یکی خداوند را عادل می‌داند. همه‌ی اینها هست، منتها بسته به درک ما است و اینکه چشم ما، چه می‌بیند. این است که توقع اینکه ما با همین دید، همه‌ی این صفات را ببینیم، نباید داشت. بعضی صفات را حس می‌کنیم. مثلاً گاهی صفت رحمان و رحمت را حس می‌کنیم، می‌گوییم خدا رحم کرد. البته این را عرفاً می‌گوییم. ولی گاهی هم واقعاً فکر که می‌کنیم و می‌بینیم چه وقایعی گذشت، می‌گوییم خدا بر ما رحم کرد. به این جهت نباید آنچه را که ما نمی‌توانیم ببینیم، بگوییم وجود ندارد و حتی آنچه را که نمی‌توانیم بفهمیم، بگوییم صحت ندارد.

شاید بوعلی‌سینا در تحقیق علمی خودش به این نتیجه رسید. این است که می‌گوید: هر چه به گوش‌ات خورد، فَذَرَهُ فِي بُعْثَةِ الْأَمْكَانِ، بگو ممکن است، منتها باور نکن، یعنی یقین به آن پیدا نکن، مگر وقتی که خودت امتحان کردی. یعنی قبل از آن هم چیزی را که خودت نفهمیدی، نگو نیست، صبر کن تا شاید یک وقتی بفهمی. به

همین حساب هم می‌شود به وجود خداوند و به قدرت خداوند فکر کرد، ولی گفته‌اند که زیاد کنکاش در این قسمت‌ها نکنید، برای اینکه مثل بودن در دریایی یا موجی است که هر چه بیشتر دست و پا بزنید، بیشتر فرو می‌روید، چون قابل حل نیست، مسأله‌ای نیست که ما بتوانیم مثل دو دوتا چهارتا حل کنیم. مسأله‌ی احساس است. این را باید احتمال بدهیم که غیر از محسوسات، چیزهای دیگری هم هست. این را که می‌بینیم، یقین است، ولی خداوندی که همه‌ی قدرت‌ها را دارد، در آن قلمرویی قرار دارد که از دید ما خارج است.

علم حقوق به اخلاق کار ندارد / اعتقادات مذهبی قواعد را طوری می گوید که هم با اخلاق در ارتباط است و هم با علم حقوق / حقوق مذهبی در مقررات قانونی جامعه با اثر کرده ولی عین آن نیست / در مذهب ما روزه‌ی وصال صحیح نیست / طلاق، از مسائل مهم خانوادگی / اجازه‌ی اسلام در تعدد زوجات / اجازه غیر از امر است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از درس‌های دانشکده‌ی حقوق، حقوق خانواده است. علم حقوق به اخلاق کار ندارد، نه اینکه بد اخلاق است، نه! ولی کاری ندارد. مثل اینکه علم طب به مهندسی ساختمان کاری ندارد. طبیب یا جراح نمی‌تواند بگوید این ساختمان را اینطور درست کنید و تیر آهن بگذارید یا... همینطور حقوق هم به اخلاق کاری ندارد. اما اعتقادات مذهبی چه در دین اسلام و چه ادیان دیگر قواعد را طوری می‌گویند که هم با اخلاق در ارتباط است هم با علم حقوق. پس حقوق در خانواده و حقوق

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۸/۲۰ ه. ش.

مذهبی و اعتقادات مذهبی چه فرقی با هم دارد؟

حقوق خانواده به میل مردم قابل تحوّل است، مثلاً یک جنگی مثل جنگ دوّم جهانی، که بعضی‌ها به یاد دارند یا بودند یا بعد شنیدند، موجب شد که خیلی از مردها به جنگ رفتند و از بین رفتند. رقمی می‌گفتند عجیب و غریب. آماری داشتند از کشورهای غیراسلامی، در آمریکا کمتر ولی به‌خصوص در اروپا این رقم خیلی زیاد بود. بطوری که در تعارض تساوی بین زن و مرد اثر کرد و این تعادل را به‌هم زد. الان در آمارها در مقابل هر مردی تقریباً یک زن در اروپا دیده می‌شود اما بعد از جنگ در مقابل هر مرد سه چهار تا زن بود، چون تعداد زن‌ها زیادتر بود. این عدم تعادل الزاماتی برای مرد و برای زن فراهم کرد. بعد از جنگ تعداد فرزندان که ظاهراً به اسم نمی‌گفتند حرام‌زاده ولی ما می‌گوییم، زیاد شدند. حتی صدراعظم آلمان، آدنایر، در یک سخنرانی گفت: من خودم بچّه‌ی حرام هستم. البته ما می‌گوییم حرام‌زاده، ولی آنها حرام نمی‌دانستند. منظور اینکه، صریح می‌گفتند. اما قوانین عوض نشده بود. قوانین همان بود منتها عُرف اینطور شده بود که برای اینها شناسنامه بگیرند.

اما در مذهب اینطور نیست، حتی در همان مذهب مسیح اینطور نیست. در مذهب اسلام هم نیست. بنابراین حقوق اروپایی و غربی تابع

خواسته‌ی مردم و مصلحت روزگار است، به همین مثالی که زدم. البته آن دوران در علم حقوق اثر کرد و حالا علم حقوق اروپایی خیلی سخت‌گیری ندارد، حقوق مذهبی هم تحوّل پیدا می‌کند منتها به نحی وصل است که از حدود آن نخ آن طرف‌تر نمی‌تواند برود مثل اینکه گوسفندی در باغ دارید، طناب به گردن او می‌بندید و او را به درخت وصل می‌کنید. ظاهراً گوسفند آزاد است ولی حدودی دارد که از یک دایره‌ای نمی‌تواند آن طرف‌تر برود. این مثل که می‌گویند پایش را از خط آن طرف‌تر گذاشته، همین است. خطی که این گوسفند برای خود فرض می‌کند و نمی‌تواند از آن خط آن طرف‌تر برود. این در حقوق خانواده هم هست به همین جهت است که حقوق مذهبی در مقررات قانونی جامعه‌ها اثر کرده ولی عین آن نیست، مثلاً مردم انگلستان یا ایتالیا مذهبی هستند یا قوانین اسپانیایی‌ها عین قوانین کلیسا نیست ولی در آن اثر دارد. تا مدتی پیش حق طلاق اصلاً نبود چون در مسیحیت طلاق نیست، در قوانین هم نبود. این عیبی برای مردم فراهم کرده بود. (این را هم بگویم که درست است باید اینجا عرفانی حرف زد ولی علم حقوق و علم اخلاق و مذهب هم چیزی است مثل نفس که می‌کشیم، آنطوری با ماست، باید بدانیم و توجه به معنا داشته باشیم). در نظام قانونی بعضی کشورها مثلاً به‌نظم فرانسه و به‌خصوص آمریکا

زن و مرد را تقریباً هر دو با یک چوب رانده، یعنی زنی اگر به قول خودشان به شوهرش خیانت کرد یا مردی خیانت کرد مجازات دارد. ولی عملاً مردها یک خُرده از زن‌ها آزادتر بودند، علت هم این بود که خیانت آنها فهمیده نمی‌شد. مؤسساتی هم برای این کار ایجاد شد. در مقررات شرعی و مقرراتی که قبول کرده بودند این بود که فقط در صورتی می‌شود طلاق گرفت که مرد از زن خود خیانت ببیند یا زن از مرد خود خیانت ببیند. وقتی زن و مردی می‌خواستند از هم جدا شوند چون قانون اجازه نمی‌داد طلاق بگیرند با توافق هم صحنه‌سازی می‌کردند یعنی وضعیتی فراهم می‌کردند و در حین جرم آنها را می‌گرفتند. جرم واقعی نبود، با هم تبانی کرده بودند و به این وسیله طلاق می‌گرفتند.

هر چیزی که منطبق با فطرت و غریزه‌ی بشر نباشد یعنی مخالفش باشد، همیشگی نیست کمالینکه غذا خوردن و آشامیدن مطابق فطرت ماست، ما روزه هم داریم برای اینکه اراده‌ی ما قوی شود اما همان را هم اجازه نداده‌اند که روزه‌ی وصال بگیریم، چرا؟ چون خلاف فطرت است. یکی گفت: روزه‌ی وصال گرفتم بی‌اجازه، مریض شدم و چنین و چنان. در مذهب ما روزه‌ی وصال صحیح نیست. یک مدّت کوتاهی می‌شود انسان خود را از خوردن و آشامیدن محروم کند

ولی مدّت طولانی نمی‌شود. به هر جهت، این کارها را که کردند موجب‌اتش فراهم شد، البتّه خیلی‌ها صحنه‌سازی می‌کردند و اصلاً مؤسسات رسمی در یکی از این ممالک که حالا یادم نیست کدام بود تشکیل شده بود مثل وکیل عدلیه که وکیل در طلاق است تا خودش صحنه‌سازی درست کند و طلاق بگیرد، پس طلاق مشکل بود. اگر در ایران برای طلاق آنطور مشکل بگیرند که طلاق نمی‌شود ولی طلاق ضروری زندگی است، نه اینکه هرکسی باید برود طلاق بگیرد، نه! یعنی بودن چنین حکمی ضرورت دارد و باید چنین اجازه‌ای در مواقع خاص باشد. البتّه دین اسلام همانطور که بارها صحبت کردیم رکن اساسی آن اعتقادات و عبادات است، نماز و روزه و اعتقادات و اخلاق و احسان به مردم. کما اینکه در ده سال اوّل اسلام، یک حکم راجع به ازدواج و طلاق داده نشد حال آنکه آنوقت هم مسلمان‌ها ازدواج می‌کردند و محتاج طلاق بودند. اساس اسلام این است، تحوّل‌اتی هم که در آن قسمت دوّم، یعنی احکام، ایجاد شد و ایجاد می‌شود باید زیر نظر قسمت اوّل باشد. مثلاً اگر مردی به زن خود یا زنی به مرد خود گفت که امروز روزه بگیر این صحیح نیست، چنین تحوّل‌ی ایجاد نمی‌شود. بنابراین باید این تحوّل را که قهری است و قهراً جامعه وقتی جلو می‌رود و تغییراتی در افکار و اعمال خود در حدود اصلی اسلام پیدا

می‌کند بپذیریم. اگر نپذیریم نمی‌دانم چه به سر ما می‌آید! به هر جهت جامعه از هم می‌پاشد.

یکی از مسائل مهم خانوادگی، طلاق است که علم حقوق اسلام طلاق را اجازه می‌دهد. همان چیزی که کشورهای اروپایی به آن رسیدند و حالا طلاق را اجازه می‌دهند. ولی عکس‌العمل آن این است که برای ما از اول مجاز بود ولی در آنجا از اول ممنوع بود حالا که مجاز شده طلاق فراوان است. اینجا در علم حقوق به اخلاق کار ندارند ولی مذهب، اخلاق و حقوق را با هم آورده. و از آن طرف هر که مسلمان باشد به گفته‌ی پیغمبر خیلی احترام می‌گذارد. پیغمبر می‌گوید: **أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ**، مکروه‌ترین مجاز در نزد من طلاق است. طلاق مجاز است، اجازه داده‌اند، ایرادی بر آن نیست ولی برای من مبعوض‌ترین است. آن طرف را آزاد کرده و جلوی این طرف را گرفته است. درست مثل ماشین، اینجا پدال گاز دارد، آنجا پهلویش پدال ترمز. این دیگر به‌عهده‌ی جوامع است، که بر اساس آنچه احتیاج دارند یا این پدال را تقویت کنند یا آن پدال را.

می‌گوییم یک جامعه مثلاً ایران چرا از جهان عقب مانده و حال آنکه یک وقتی ابرقدرت بود؟ با آن ابرقدرت از اسلام که در دست اعراب افتاده بود اعراب بیابانی چه کردند؟ چون تحوّل جامعه را

نفهمیدند. تحوّل جامعه را هم همه باید بفهمند، به خصوص آنهایی که مردم انتخاب کردند تا جامعه را نگه‌دارند. خدا هیچکس را انتخاب نکرده جز پیغمبران و به‌نظر ما ائمه‌ی بعدی و آنهایی که ائمه انتخاب می‌کنند. خداوند همه‌ی وسایل را در اختیارمان گذاشت. مثل اینکه چندین اتومبیل گذاشته و گفته هرکدام تنبل نیستید و فعال هستید و بلد هستید یک ماشین بردارید برای شما، عده‌ای را توفیق داده بروند دانشمند شوند و علم پیدا کنند آنها را خدا انتخاب نکرده، علم در اختیارشان بوده. البته حرف در حرف هم می‌آید ولی مثل زنبورهای عسل که در کندو هستند. می‌گویند همه‌ی زنبورهایی که می‌خواهند از لارو دربیایند استعداد اینکه ملکه شوند دارند منتها یک عسل سلطنتی هست که هرکدام از این زنبورها که خود را به آن عسل سلطنتی رسانند و خوردند ملکه می‌شوند، آنها از اوّل ملکه نیستند، خودشان کوشش کردند. خدا هم گفته هر که از این عسل بخورد من او را ملکه می‌کنم.

به این طریق طلاق وارد شد اما ما باید جنبه‌ی اخلاقی قضیه را تقویت کنیم مثال زدم پدال ترمز و پدال گاز پهلوی هم است. ما باید پدال ترمز طلاق را تقویت کنیم آنوقت برویم دنبال اینکه طلاق چطوری است.

درباره‌ی هر کدام چندین جلسه می‌شود صحبت کرد. هم من نفس ندارم و هم وقتش نیست و اینهایی که گفتم فهرست‌وار است. شما اگر خودتان فکر کنید، مطالب آن را درک می‌کنید یکی دیگر از این مسائل تعدّد زوجات است. این ایراد را بر اسلام می‌گیرند. اولاً اسلام نگفته بروید دنبال تعدّد زوجات، بلکه اجازه داده است. من در خیلی از موارد می‌گویم: توجه کنید من دستور نمی‌دهم، اجازه می‌دهم. آخر خیلی‌ها می‌نویسند ما می‌خواهیم با فلان کس ازدواج کنیم، اجازه می‌فرمایید؟ می‌گویم منعی ندارد. بعداً می‌گویند ما به امر شما ازدواج کردیم. نه! اجازه غیر از امر است. خدا امر نکرده چهار تا زن بگیرد. اجازه داده و بعد گفته *فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِشًا*^۱، به عدالت رفتار کنید اگر می‌ترسید که نمی‌شود، به یک زن اکتفا کنید. در این مسأله ندانسته می‌گوییم. حالا بعضی زن‌ها می‌گویند منع کنید و مردها اصلاً حق تعدّد زوجات نداشته باشند. مثل همین طلاق که در قوانین اروپایی گفتم اول نبود و منع شده بود. آنجا اگر طلاق آزاد بود خیانتی که انجام می‌شد، خیلی کمتر از وقتی بود که طلاق ممنوع بود و صحنه‌سازی می‌کردند و مؤسسات مشاوره‌ی قضایی پیدا نشده بود. به علاوه این مسأله، مسأله‌ی حقوقی نیست، مسائل اخلاقی را نمی‌توانیم در مسائل حقوقی بی‌اوریم.

یک وقتی بشر در آن دوران اولیه که در جنگل‌ها زندگی می‌کرد، جامعه‌ی کوچکی داشت، زن و مردی و بچه‌ها و بچه‌های بچه‌هایش، حدود پنجاه شصت نفر یک جامعه بودند. تعدّد زوجات در آنوقت‌ها خیلی متداول بود و حتی مردها به هم افتخار می‌کردند که من چند زن دارم. کم‌کم جوامع و عقیده فرق کرد و بعد هم به آن صورت افتخارآمیز نبود. به نحوی که در جوامع اخیر یک عیب است. الان نظیر همه بر مردی که دو زن داشته باشد بد است، این مسأله بیشتر از قانون جلوی مردها را گرفته است. بنابراین فکر کنید که منع کردن قانونی اثر عملی ندارد. ولی اجازه دادن با شرایطی دست را بیشتر باز می‌گذارد. البته در ایران هم رسم شده هر چه می‌شود می‌گویند قانونش را بنویسند. قانون به تنهایی فایده ندارد، عرف مردم باید اینطوری باشد. این هم بستگی به همه دارد هم به مرد هم به زن و هم بچه‌ها که کاری کنند که خود مردم بدبین باشند، جامعه اجازه ندهد، نه قانون. آن مهم‌تر از خود قانون است.

ازدواج مهمترین مسأله‌ی زندگی انسان هست / در انسان مقررات خاصی برای تمام
مراحل ازدواج هست که اجرای آن مقررات، نجاست ندارد / خواستگاری / فرزند
زن و شوهر را به هم متصل می‌کند / زحمت خرج خانواده با مرد و زحمت و ناراحتی سی‌ماه
حل و شیر دادن بچه با مادر است / توافق کردن زن و شوهر در مقررات زندگی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همه‌ی ادیان و همه‌ی قوانین راجع به مسأله‌ی ازدواج و
مقدمات و مؤخرات آن بحث‌های مفصل دارند، در اجتماعات حقوقی
هم همینطور، برای اینکه ازدواج مهمترین مسأله‌ی زندگی انسان هست
بلکه این مسأله برای سایر جانداران هم مهم است. متنها تفاوت این
است که در سایر جانداران چون مستقیم شعور انسانی نسبت به خداوند
ندارند بلکه امر خداوند را در روز ازل شنیده‌اند و خلقتشان از امر
خداوند است و جز امر خداوند که به صورت غریزه در آنها هست طور

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۸/۲۲ ه. ش.

دیگری با هم برخورد ندارند، این است که حیوانات و جانداران دیگر مقرراتی راجع به ازدواج ندارند. در همه‌ی حیوانات همینطور است ولی در انسان مقررات خاصی برای تمام مراحل هست. اجرای آن مقررات، شرم ندارد، خجالت ندارد. طبق فطرت و غریزه‌ی حیوانی که در انسان هست و طبق مقررات مرد باید از زن خواستگاری کند. زن شأن بالایی دارد، باید بنشینند تا از او درخواست کنند. دلش خواست قبول می‌کند، جواب خواستگار را می‌دهد. دلش نخواست، نمی‌دهد و می‌گوید: نه! وقتی جواب داد و جواب مثبت شد، دیگر اختیار طرف او بیشتر می‌شود. منتها اختیاری است که بر هر دو هست. به این معنی که مثلاً مرد باید گشت بزند و منزل پیدا کند. حیوانات مجبور نیستند، خودشان با هم لانه درست می‌کنند. مرد باید کار کند و زندگی را تأمین کند و زحمت زن بعد از اینهاست. هیچکدام از این مراحل خجالت ندارد، یعنی مرد اگر خجالت بکشد برود درخواست خود را بگوید، تا ابد بیکار می‌ماند. زن هم اگر قبول کرد، با شرایطش قبول کرده است. اگر باز هم توافقی بین آنها پیدا نشد، امر عادی است مثل خیلی چیزها که جامعه بر ما تحمیل کرده، در خیلی موارد برحسب روحیه‌ی شخص تحمیل کرده، اگر امری را خواست و جلوی او مانعی باشد، اگر نکند یا جوابی منفی بشنود، خیلی طبیعی است و هیچ

خجالتی ندارد.

منتها یک خصلتی در جوامع هست که سایر مردم او را اذیت می‌کنند، اذیت یعنی حرف می‌زنند. بشر هم چون باید در جامعه زندگی کند دلش می‌خواهد افراد جامعه به او احترام بگذارند و از او خوششان بیاید و **وَالأ** به هیچ وجه اثری در زندگی آینده‌ی او ندارد.

در ازدواج دو قسمت هست، یکی زندگی خودشان که هر کدام زندگی خود و حیات خود را وابسته به یکی دیگر می‌کنند که این عبارت است از زن و شوهری و داشتن فرزند که فرزند مثل چنگکی است که این دو تا را به هم متصل می‌کند. دیگری قسمت زندگی مادی آنها، برای اینکه مرد در مقابل یک زندگی آرام که به دست می‌آورد، طبق آیه‌ی قرآن است که **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱** ترجمه این را به خصوص نمی‌گوییم چون خیلی گفته‌ام، می‌خواهم آنهایی که توجه کردند بدانند و آنهایی که توجه نکردند ضررش را هم بکشند. آیه‌ی قرآن است. چون ازدواج صحیح مطابق فطرت و شرع است که شرع چیز جداگانه‌ای نیست. همان قواعد فطرت است در جاهایی که خود بشر نمی‌داند، در مقابل آن باید زحمت خانواده را

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

برعهده بگیرد.

دیدید تفاوت انسان با حیوان در این قسمت این است که تولیدمثل برای حیوان هیچ زحمتی و هیچکاری ندارد، مثل حیواناتی که در خانه دیده‌اید. ولی انسان نه! انسان به قول آیه‌ی قرآن است که حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، خطاب به مردم می‌گوید: مادرت تو را با ناراحتی نگاه داشت و حمل کرد، بعد هم با ناراحتی وضع حمل کرد، بعد هم به بچه شیر داد که مجموعه‌ی این ایام محدودیت، سی‌ماه است یعنی دو سال و نیم. در این دو سال و نیم زن اگر حمل نداشت، هر دو می‌توانند کار کنند. ولی در مقابل، خداوند نمی‌خواهد بگوید این کار را نکن، نه! فطرت را در زن و مرد آفریده و فطرت در زن، او را وادار می‌کند یعنی می‌کشاند، نه به زور، می‌کشاند به اینکه با وجود اینکه با زحمت و ناراحتی است، می‌خواهد حتماً اولاد داشته باشد. در مقابل این، شوهر باید زحمت بکشد آن مدتی که زن از فعالیت محروم شده، منع شده، نمی‌تواند، خرج خانواده را بدهد. ولی حیوانات اگر دیده باشید، مثلاً پرندگان را دیده‌اید که در نگاه داشتن تخم یا بچه نوبت دارند که حتی بلبل که صدا می‌کند می‌گویند صدای بلبلی برای این است که در موقعش به طرفش اعلام می‌کند که نوبت من

تمام شد یا نوبت من شروع شد، اعلام نوبت می‌کند. به نظر ما هم خیلی زیبا می‌آید چون در واقع او اطاعت امر خدا را کرده، با آواز خوانی اطاعت امر خدا را می‌کند، بنابراین ما خوشمان می‌آید. ولی این حاشیه بود. منظور در پرندگان چنانکه ما دیده‌ایم هر دو طرف غذا به جوجه می‌رسانند، من یکبار دیدم که مرغی روی تخم خوابیده بود، جفتش رفت شکار کرد آورد داد به او که خوابیده بود. یعنی برای او هم شکار کرد. حالا نمی‌دانم این در همه‌ی حیوانات است یا این جهت خاصی داشته؟

در انسان به هر جهت باید یک تکاملی باشد. در انسان هم خداوند همین را گفته که تمام هزینه و زحمت و خرج به عهده‌ی مرد است و باید انجام دهد. در تمام این تشریفات اگر خلاف آن را می‌شود عمل کرد به شرط توافق می‌شود، مثلاً حق تعیین منزل با شوهر است، می‌تواند با هم توافق کنند که حق تعیین منزل با زن باشد و خیلی از این مقررات. می‌تواند توافق کنند که زن کار کند و محصول کار مال خودش باشد یا جزء منزل. توافق مثل قرارداد است. مثل وقتی که می‌خواهید منزلی بخرید و به توافق نرسیدید، خجالت ندارد. همینطور در شرایط ازدواج هم اگر به توافق نرسیدید خجالت ندارد. مگر مورد دیگری باعث خجالت باشد و آلا اگر توافق

نشده، خجالت ندارد.

یکی در این مورد گفته:

سر زلف تو نباشد، سر زلف دگری

از برای دل ما قحط پریشانی نیست

خانمها حساس‌ترند و از این چیزها خیلی ناراحت می‌شوند. برای همین در جلسه‌ی خانمها می‌گویم وَاِلَّا مردها و زن‌ها هر دو در این مسأله شریک هستند. به هر جهت در مسأله‌ی ازدواج خانوادگی فقط به اُنس و اُلُفت طرفین نگاه کنید.

آیات زیادی هم در قرآن هست و حتّی اخبار و احادیث راجع به اینکه خدا یکی از قدرت‌هایش را اینطور معرفی می‌کند برای شما، نمی‌گوید زن یا مرد، می‌گوید: برای شما جفتی آفریدم، مثل خودتان که آرامش پیدا کنید. جای دیگر راجع به خلقت آدم و حوا می‌گوید. البتّه در قرآن این قسمت را ندارد ولی در *تورات* اینطور نوشته است که وقتی خدا آدم را خلق کرد که یک جاننداری است مثل همه‌ی جانداران تک و تنها، *تورات* می‌گوید خداوند ناراحت شد و دلش سوخت که او تنهاست، چنین عبارتی، زن را آفرید که تنها نباشد، با هم باشند. از این قبیل مطالب در قرآن هم فراوان است.

بنابراین سعی کنید که ازدواج‌ها آنقدر خوب باشد که ضروری ما

باشد. در قرآن نمی‌گویند زن یا مرد، خطاب به هر دو می‌کند، بنابراین سعی کنید خانواده‌ی ما و ازدواجی که می‌کنید منطبق با این آیات الهی باشد و همان خاصیت‌ها را داشته باشد. ان شاء الله.

درویشی از اول خلقت بشر با او بوده و هست / در مورد حکومت‌ها، قدرت‌ها
و درویشی / درویشی حزب نیست و به عنوان سازمان تلقی نمی‌شود که کسی عضو آن
شود / درویشی از بدیهیات زندگی و از حس کردنی‌هاست / حقیقت درویشی در آنچه
دیده می‌شود و ظاهر است، نمی‌باشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعضی داستان‌ها هست، داستان‌های کوچک، که در علوم هم
ذکر می‌شود؛ به‌خصوص در حقوق و علوم انسانی. یک‌بار هم داستان
می‌گویند برای رسیدن به نتیجه‌ی آن؛ این است که من
هم داستان می‌گویم. گاهی که داستان می‌گویم برای این است، وَاَلَا
داستان‌سرایی بلد نیستم. خداوند در قرآن هم می‌گوید که گفتند: این
پیغمبر داستان‌سرایی می‌کند و داستان‌های گذشتگان و اینها را
می‌گوید. نه!

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۸/۲۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

آنچه که اکنون می‌گوییم، بعضی‌ها به لقمان نسبت می‌دهند، بعضی‌ها به ارشمیدس و بعضی هم... که پسرش را گفت که علم منطق یاد بگیرد و یک دوره به پسرش منطق درس داد، بعد به عنوان امتحان گفت: حالا که این درس تو تمام شد، این منطق چیزی است که با آن باید استدلال کرد. برو بازار، از این سر بازار تا آن سر بازار، برو به حرف‌ها و استدلال‌های مردم گوش بده و بیا. پسر رفت و همین کار را کرد و فردا که پیش استاد برگشت، استاد گفت چطوری بود؟ گفت: هیچ! مردم خرید می‌کردند، پول می‌دادند، جنس می‌گرفتند. گفت: چیز جالب توجه یافتی؟ گفت: نخیر، چیزی نبود. استاد گفت: منطق را نفهمیدی. دوباره شروع کرد به درس دادن. دوره‌ی دوم که درس داد گفت که تمام شد، حالا برو بازار ببین چه چیز تازه‌ای دستگیرت می‌شود؟ شاگرد رفت و فردای آن روز که باز آمد پیش استاد، استاد از او پرسید، گفت: چه دیدی؟ گفت: بعضی جاها که گوش می‌دادم مثل اینکه بعضی از مردم یک خرده، منطق می‌فهمند، یک چیزهایی از منطق بلدند. باز هم استاد گفت: نفهمیدی. دومرتبه شروع کرد. برای مرتبه‌ی سوم درس داد. بعد به شاگردش گفت: برو بازار. شاگرد رفت بازار. وقتی برگشت به استاد گفت: آقا این چه درسی بود که به من دادی؟ سه بار به من درس دادی همه‌ی مردم بلدند. گفت: حالا منطق

را فهمیدی. مردم بدون اینکه بخواهند منطق در اختیارشان است یعنی منطق بر آنها سوار است ولی تو که درس منطق خوانده‌ای تو بر منطق تسلط داری و سواری.

این داستان را همینطور داشته باشید، حالا فرض کنید به حرفهای بعدی من مربوط نیست، همینطور داستان‌سرای است. خیلی جاها همینطوری است.

راجع به درویشی، اشتباهی که در هر دوره‌ای، حکومت‌ها و قدرت‌ها می‌کنند، این است که درویش‌ها نباید اشتباه بکنند. آنهایی هم که طالب درویشی هستند، نباید اشتباه بکنند. آنهایی که طالب درویشی هستند بعد که یک خرده جستجو می‌کنند می‌گویند: درویشی که چیز تازه‌ای نیست. بله چیز تازه‌ای نیست. از اول خلقت بشر با او بوده و هست. در تمام دوران تاریخ بشریت می‌بینیم هیچوقت دنیا بدون حکومت نمی‌شود. این هم فطری است و هم باید همینطور باشد. این فرمایش منسوب به علی علیه السلام است که: حکومت بد بهتر از این است که اصلاً حکومتی نباشد؛ یعنی آنارشسیسم باشد. تا حالا هم حکومت‌ها، بیشتر اوقات، مقابل خدا ایستاده‌اند. یعنی به خدا کاری ندارند. اگر خدا حرفش با من درست یکی بود، باشد، عیبی ندارد؛ اگر نه، حرف، حرف من است، نه خدا. حکومت‌ها در دنیا تقریباً از آن اوایل اینطوری بوده‌اند.

البته این خودش یک بحثی است که اگر اینطوری بوده پس چطور بشریت مانده؟ این خیلی مفصل تر است. به هر جهت حکومت‌ها، هیچ قدرتی را نمی‌توانند ببینند. به خصوص قدرتی را که فکر کنند می‌خواهد جای او را بگیرد، این قدرت‌هایی که امروزی‌ها می‌گویند: قدرت حزبی. ولی قدرت‌هایی که نمی‌خواهند جای او را بگیرند، چطور است؟ از قدرت‌هایی که مخالف دولت می‌ایستند، بعضی‌ها می‌خواهند یک راه و رسم عادلانه، راه و رسم مُنصفانه‌ای، در بشریت برقرار بشود. از این جهت با آن مخالفت می‌کنند. اما قدرت‌های مخالف هم از مردم سرچشمه می‌گیرند. اینها هم عضو می‌گیرند. ولی اینجا حرف من مربوط به درویشی است که درویش‌ها از این قبیل نیستند. به هر کدام از درویش‌ها بگویید، می‌گوید: من درویش هستم. عضو جایی نیستم. درویشی حزب نیست که بگویند عضو اینجا است. کسی اگر این مطلب را نداند معلوم می‌شود منطق را نخوانده است. دور دوّم باید بیاید بخواند، بنابر آن داستانی که گفتم.

حالا درویشی چیست؟ اگر از یکی بپرسند خوشحالی چیست؟ تعریفی ندارد. نمی‌شود گفت چیست. خوشحالی یعنی حالم خوش است، خوشم است. یعنی چه؟ نمی‌شود آن را بیان کرد. هوا چیست؟ هوا همین است که می‌بینیم. می‌گوید: می‌بینم، من اصلاً چشمم نمی‌بیند.

اشاره به هوای اطراف می‌کند و می‌گوید: بگو هوا چیست؟ نمی‌داند. درد چیست؟ می‌گوید: دستم درد می‌کند. درد چیست؟ من که نگاه می‌کنم دستت با دست من هیچ فرقی ندارد، پس تو چطور می‌گویی دستم درد می‌کند؟ آن یکی می‌گوید: دستم درد نمی‌کند. یک چیزهایی هست که نمی‌شود تعریف کرد، یا حس کردنی است مثل درد، راحتی، ناراحتی و... یا بدیهی است، هوا بدیهی است، نور، غیر از اینکه نور را در فیزیک ممکن است بررسی کنند که این نور چیست. ولی غیر از آن، نمی‌توانیم برای خودمان نور را تعریف کنیم. درویشی هم چنین چیزی است. از بدیهیات زندگی است. از حس کردنی‌هاست. خیلی چیزها از این قبیل در زندگی ما هست. حدیثی هست که الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، ارواح انسان‌ها یک دسته‌بندی‌های مشخصی دارد. آنهایی که در روز الست، روحیه‌ی آنها با هم جور بشود بعد که آمدند اینجا خودشان همدیگر را پیدا می‌کنند. و آنهایی که مؤمن باشند، به اصطلاح رو به خدا باشند، خودشان همدیگر را پیدا می‌کنند و با هم هستند. یا در درویشی دل‌ها و ارواحی هستند که در اشتیاق آزادی از قید و بند بدن هستند. یکی خیلی درویش است و دارای اعتقادات، یکی نه! شاید یک خرده حس کرده، دلش می‌خواهد. ولی به هر جهت حقیقت درویشی در آنچه دیده می‌شود و ظاهر است، نمی‌باشد. اما کسی باید این تجانس اینها را با هم،

مستحکم کند و این همفکری‌ها را قوی‌تر کند، آن شخص را مثلاً رهبرشان می‌گویند. چطور تعیین می‌شود؟ آن در ملاک‌های مذهبی است که گفته می‌شود. ولی هرگز درویشی به‌عنوان سازمانی تلقی نمی‌شود که کسی عضو آن بشود. عضو شدن یعنی یک وجود جداگانه‌ای باشد، من هم بروم در آنجا. ولی درویشی اینطور نیست. در درویشی در عین اینکه هر درویش محو در دریای درویشی است ولی استقلال خودش را هم همیشه دارد. این است که هیچکس نمی‌تواند به دوستش بگوید تو هم بیا. می‌تواند تشویق بکند، ولی هیچکس نمی‌تواند بگوید: تو هم بیا، من می‌پذیرم، نه! این هم که می‌پذیرند در واقع برای این است که تشخیص می‌دهند که بله تو واقعاً متناسب با اینها هستی و بیا. بنابراین کسی که درویشی را دارای سازمان مستقلی، سازمان حزبی‌ای بداند که بخواهد عضو آن شود، معلوم می‌شود رفته در بازار، دیده همه درویش هستند می‌گوید: پس چرا من درویش نشوم؟ یکی رفته دیده هیچکس خبر ندارد، باید از نو منطق را بخواند تا بفهمد. یعنی باید بیشتر بیاید تا بشناسد که درویشی چیست. ان‌شاءالله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

۴۸ / فهرست جزوات قبل

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)
مجموعه چهار:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه پنج:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه شش:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هفت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هشت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده
تومان
(شامل ۵ جزوه)

۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	
۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهلّم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان